

تحصن در اینترنت

شماره ۴

مصدق بت نیست - مصدق الٰهی مقبول نیست؛
مصدق به تعریف و تمجید ما نیازمند نیست؛
این ماییم که باید «راه مصدق» را
بشناسیم و پیش رو نهیم

۳۰ آوریل ۲۰۰۵ برابر با ۱۰ اردیبهشت ۱۳۸۴

صفحه های ۲۴۶ تا ۲۵۰ از کتاب خاطرات و تألمات دکتر مصدق در شماره ۲ این سلسله نوشتار زیر عنوان **تحصن در اینترنت** درج شده بود. شماره ۳ به نوشته سراپا پر احساس، درست و بسیار قابل توجه و خواندنی آقای منوچهر تقوی بیات که یکی از مبارزان دیرین و پابرجای «راه مصدق» بوده و می باشد تخصیص یافت. سرآمد نوشته آقای تقوی بیات شعری از لاهوتی بود:

شنیدستم غم را می خوری این هم غمی دیگر
دل بر ماتمت می سوزد این هم ماتمی دیگر

ماتمی را که تقوی بیات با اشاره لاهوتی از آن گذشته هر مصدقی راستین خوب می فهمد، این را «ماتم ملی» می نامیم که تنها با تلاشی ملی به سر خواهد رسید. ولی به آن قسمت مهم دیگری از نوشتار ایشان می رسیم که چنین برنوشته است:

وقتی مردمی از هرسودر محاصره ی دشمن خارجی قرار دارند خردمندان نیست در داخل به جنگ قومی ، فرقه ای ، مذهبی ، طبقاتی و سلیفه ای بپردازند از همین رو دکتر مصدق در داخل هیچ جبهه ای با هیچ دشمنی نگشود مگر جبهه ی دوستی یعنی جبهه ی ملی و این به تمام معنا راه رسیدن به هدفی بود که مصدق دنبال می کرد.
مصدق می دانست کلید رهایی یعنی استقلال ایران خلع ید از استعمارگر دیرینه یعنی انگلیس است برای همین هم تمام نیروی خود و ملت ایران را در راه کوتاه کردن دست استعمار انگلیس به کاربرد. برای يك مبارزه ی ملی به تمام نیروهای داخلی نیاز هست حتا شاه خائن را نیز می توان بخاطر منافع خودش با مردم همسو کرد (مباد آن که کسی برای خود نتیجه گیری نادرست بکند) . اونه تنها شاه را بیرون نکرد، بلکه برای پیروزی بر دشمن خارجی با روحانیون ضدملی و ضدبشر هم تا می شد مدارا کرد. او حتا با حزب توده هم که به جای منافع ملت ایران تنها در پی منافع شوروی ها و کارگران جهان بود، مبارزه و ستیز نکرد . . .

و این همان نتیجه ای بود که باید از همان چند صفحه از خاطرات دکتر مصدق گرفته می شد. من تا این لحظه هم درباره **تحصن در اینترنت** با آقای تقوی بیات تماسی برقرار نکرده ام. چنین است که هرگاه دوتن «راه مصدق» را جدا از هم و با فاصله فرسنگ ها از هم بیاموزند و بشناسند باهم نه تنها هم سخن بلکه یکدل و همعهد و همرزم می شوند. «جنبش ملی» چنین بر پا می شود. آقای تقوی بیات بهتر از آنچه که می خواستم و می توانستم به این سوال پاسخ داده اند که :

1- آیا می دانید چرا مصدق تمام تلاش خود را بکاربرد تا از انگلیس نه تنها به خاطر نفت بلکه به خاطر سلامت و سعادت مردم ایران خلع ید بکند و چرا تلاشی برای بیرون کردن شاه ایران نکرد؟

دکتر مصدق در هنگامه بزرگ و بزنگاه تاریخ ایران فقط یک هدف داشت زیرا همه معضلات تاریخی ایران در گرو رسیدن به همین هدف بود: کوتاه کردن دست دخالتجو، فساد برانگیز و چپاولگر انگلیس. بعضی از مدعیان اُمی پیرو «راه مصدق» باد به غب غب می اندازند که: مصدق می بایست با آن محبوبیتی که داشت «جمهوری» اعلام می کرد! یا فلان می کرد یا بهمان. و این دقیقاً معضل اصلی ما در برچه پر خطر کنونی است که در میان دوصد مشکل و معضل دور خود می چرخیم و چون به معضل اصلی نمی اندیشیم هر روز بقیه یکی را می گیریم، سرگردانیم. در حالی که به نام دموکراسی و نجات مردم افغانستان و عراق از شر طالبان و صدام

حسین پس از چند صد هزار کشته و زخمی و خرابی های بی حد و حساب سیستم و نظامی مشابه نظام جمهوری اسلامی ایران در هر یک از آن دو کشور کاشته اند و دور آن به جشن و پایکوبی پرداخته اند، جمعی از ایرانیان بر آستان کاخ سپید خیمه زده اند که دستمان به دامانتان ما را هم همینگونه نجات دهید! ماتم از این هم بیشتر و مصیبتیتر است زیرا چندین و چند مدعی پیروی از مصدق بزرگ نیز در این فلاکت و حقارت شریک شده اند. شنیدستم غم را می خوری این هم غمی دیگر - دلم بر ماتمت می سوزد این هم ماتمی دیگر! !

بگذریم . . . در صفحه از خاطرات دکتر محمد مصدق که خواندیم و باید آن را چند بار دیگر هم به دقت بخوانیم به سیل مشکلات و موانعی که بر سر راه مصدق برای کوتاه کردن دست بیگانه که کلید رهایی ایران بود و امروز نیز کلید همان است پی بردیم. تمام زیرکی و درایت آن بزرگمرد در این بود که او می دانست شاه پهلوی نیز مثل شاهان قاجار که سه نخست وزیر خود را کشته بودند (نگاه کنید به [تحصن در اینترنت شماره ۱](#)) او را قبل از ایجاد جبهه مشترک ملی برای کوتاه کردن دست انگلیس از میان خواهد برد. او خوب می دانست مشکل تاریخی ایران تبدیل کردن نظام مشروطه سلطنتی به جمهوری آنهم در آن برحه از زمان که ده ها نوکر حلقه به گوش دیگر برای خدمت بیگانه در مقام ریاست جمهوری و دیگر مقامات مملکتی آماده بودند کاری است بیهوده. او عقده و کینه ای با رضاشاه و محمدرضا شاه که بی شک کینه توزانه با او دشمنی می کردند نداشت. همه ذهن و تلاش و جسم و جان خود را به کوتاه کردن دست بیگانه از ایران معطوف داشته بود تا پس از آن مرحله به کارهای دیگر بپردازد. تا مردم نتیجه کار خود و کار او را ببینند و در موقع مناسب و در زمانی که نمایندگان کشورهای بیگانه دست از ایجاد فساد و دخالت در امورداخلی بردارند برای سرنوشت خود آزادانه تصمیم بگیرند. به مطلب زیر که دقیقی پیش از تارنمای آقای دکتر انوشیروان کیهانی زاده خیرنگار نامی با آدرس www.iranianshistoryonthis.com برگرفته شد نگاه کنید که شاهی است از غیب:

کنترل امور مالی و نظامی ایران عملا در دست انگلستان و روسیه

دهم اردیبهشت سال 1295 هجری خورشیدی (30 آوریل 1916 میلادی) روزتاریک دیگری در تاریخ وطن ماست. در این روز دولت ضعیف تهران به مداخله انگلستان و روسیه در امور مالی و نظامی ایران تن داد. به اراده انگلستان و روسیه، مالیه و امور نظامی ایران به کمیسیون سپرده شد که سه عضو غیر ایرانی آن را این دو دولت خارجی که طبق عهدنامه سن پترزبورگ ایران را به مناطق نفوذ خود قسمت کرده بودند تعیین می کردند.

مصدق کلید رهایی ایران را از درون اوراق و تجارب دیرین تاریخ یافته بود. او می دانست که دولت ها و نخست وزیران ضعیف و مفلوک که فقط با بله قربان گفتن به سلطان خوش گذران و غافل از کار مردم خدمت می کردند ایران را به روز سیاه نشانده اند. او بله قربانگوی شاه نبود، اما برای رسیدن به هدف پشت قرآنی را امضاء کرد که قصد ندارد سلطنت او را سرنگون کند و به دست شاه سپرد تا خیالش راحت باشد، فضولی نکند و بگذارد او کار مهم تری را به پایان رساند. با وجود بر این شاه چندبار نقشه قتلش را کشید، اما مصدق درون اطاقی در مجلس (خانه ملت) میماند و قدم بیرون نمی نهاد تا نقشه قتلش تا روز بیرون راندن انگلیس از ایران عملی نگردد. مصدق نمی دانست که پس از ملی شدن نفت محمد رضا شاه تا این درجه به او و مردم ایران خیانت خواهد ورزید و با انگلیس و امریکا برای کودتایی اینچنین ننگین دست به یکی خواهد کرد. از تجارب نهضت ملی ایران و زندگی مصدق بزرگ و ماجرای کودتای ۲۸ مرداد و حیل و حقه های پشت پرده سیاست که بزرگ ترین عبرت و درس تاریخ برای ما و نسل جوان کنونی و نسل های فردای ایران است نباید به سادگی گذشت. ما طی ۲۶ سال گذشته از فراموش کردن تاریخ چنان که آقای رضا پهلوی و سرسپردگان ایشان در رادیو تلویزیون های فارسی زبان لوس آنجلس و دیگر نقاط امریکا بارها و بارها به گوش مردم خوانده و می خوانند که باید تاریخ را فراموش کرد خسارت فراوان دیده ایم و همچنان می بینیم. چند شب پیش صاحب پر مدعای یکی از این تلویزیون ها می گفت « **منوچهرخان گنجی نیز مثل مصدق اشتباه کرده است باید از تقصیرش درگذریم!** ». این گفته طوطی وار و بر آمده از جهل مطلق تنها می تواند از صاحب تلویزیونی که در عمرش یک کتاب تاریخی نخوانده ولی صبح تا شام به حرف های نوکران بیگانه ای مثل همان منوچهرخان مزدور بیگانه و آقای رضا پهلوی مزدورتر گوش فرا داده بر می آید. او که مصدق نمی شناسد، او که از معرفت و شهامت و خدمت مصدق بی خبر است خدمت به میهن را از منوچهرخان خود می آموزد. منوچهر خان ارزانی تو باد، میلیون ها پیر و جوان ایرانی به ریش تو و منوچهرخانیت به تلخی می خندند. . .

در روزگاری که منوچهرخان، این همکار و همراه و همدل اشرف پهلوی و وزیر پیشین فرهنگ و آموزش شاه میداندار رهایی ایران شود، وقتی کار ترویج مبارزه رهاییبخش ایران در شهر لوس آنجلس به دست « شعبان خان» همان بی مخی که عربده کشی در روز ۲۸ مرداد را به رموز جوانمردی مبدل کرد می افتد. تلویزیون های

لوس آنجلس هم دوش به دوش آن ها دست به جوانمردی می زنند و ابوعطا خواندن قورباغه را معنی و مفهوم می دهند.

اما، چه باید کرد؟ آیا باید زانوی غم بغل گرفت و دق کرد و مرد؟، آیا باید میدان را برای آسان تر شدن «پروژه خاورمیانه بزرگ» به دست همان ناکسانی که مصدق گاه و بیگاه به آن ها اشاره می کرد خالی گذاشت؟ این سوالی است که مصدق در خلال همین ۴ صفحه از خاطرات خود جواب آن را داده است: (صفحه های ۲۴۶ تا ۲۵۰ از کتاب خاطرات و تألمات دکتر مصدق در شماره ۲ این سلسله نوشتار درج شده است)

عدم بردباری نخست وزیران خیرخواه هم نیز در این موفقیت تأثیری بسزا داشت. چونکه حاضر نبودند حتی کوچکترین حرفی را تحمل کنند و به محض شنیدن یک حرف دست از کار می کشیدند و میگفتند ما که نظری جز خدمت نداریم، چرا حاضر شویم حرف بد ناکسان را تحمل نماییم. در صورتیکه اشخاص شرافتمند بکسی بد نمیگویند و فحش نمیدهند. اگر نظریاتی دارند میگویند و برای گفته های خود دلیل اقامه میکنند و قضاوت در گفته های خود را بعهدہ جامعه محول مینمایند.

صاحبان عقیده و ایمان از مرگ هم نباید هراس کنند. تاجه رسد به فحش ناکسان. چونکه اصل مصلحت اجتماع است. آنجا که مصالح اجتماعی تأمین نباشد مصالح افراد تأمین نخواهد بود و تشخیص اینکه چه اشخاصی روی مصالح جامعه مقاومت میکنند و چه اشخاصی روی مصالح خودشان با مردم است و الحق که مردم از عهده این تشخیص خوب بر میآیند.

روی این عقیده و ایمان بود که هرچه فحش شنیدیم و یا در جراید بی مسلک و مزدور خواندم بقدرپر کاهی در من تأثیر ننمود و هروقت بیاد پندی میآدم که مادرم بمن داده بود و آن پند این بود « وزن اشخاص در جامعه بقدر شדاندی است که در راه مردم تحمل میکنند.» برای مبارزه بیشتر حریص می شدم و خود را بهتر مجهز میکردم.

حال، این حکایت غم انگیز مبارزه به شیوه لوس آنجلس در این عهد و زمانه است. زمانه ای که بیگانگان همانند گرگ و کفتار گرسنه بر سر جنازه بیمار ایران زوزه می کشند و کفتارهای بیگانه پرست در فضای تلویزیون های بیست و چهار ساعته لوس آنجلس و دیگر نقاط امریکا بالای سر به انتظار حمله گرگ ها و کفتارها پرواز می کنند تا استخوانی نصیبشان شود. و این حکایت مصدقی های راستین است که وظیفه بزرگی بر دوش دارند. مصدقی های راستین امسال بر سر بزنگاه تاریخ می بایست در ۲۱ ماه مه در شهر کلن، کشور آلمان تجمع کنند و علی رغم همه رفتارها و کردارها و فحش ها و ناملایمات دیگر مصدق وار آماده گردند تا وزن خود را با میزان شداندی که در راه مردم تحمل می کنند برابر سازند.

تا روز همایش « بزرگداشت دکتر مصدق، نماد همبستگی ملی» در شهر کلن این تحصن ادامه دارد. شما نیز با نوشتار خود به این تحصن بپیوندید. ایران روزهای بس پر خطری را سپری می کند. راه رهایی چنان که در لوس آنجلس و واشنگتن و دیگر جا ها پیش گرفته اند سر سپردن به خواست بیگانه نیست، باید کار دیگری کرد، کاری که صلاح و صرفه مردم کشورهای غرب نیز در آن باشد، کاری که مردم کشورهای غرب را به آرامش رساند تا از بیم تروریسم جهانی آسوده و در امان باشند. هموطنان مبارز بگویند و بنویسید چه کار؟

به ادامه در تحصن شماره 5 که به زودی خواهد آمد توجه فرمایید